

فریادها و تف‌ها*

دانیل بن سعید

مترجم: ح. ریاحی

دوازده نظر به اضافه‌ی یک، به منظور ادامه بحث با جان هالووی.

(۱) هالووی با تندی می‌گوید "بر تاریخ تف بی‌اندازید چرا که نه؟ اما بر کدام تاریخ؟ ظاهراً از نظر او فقط یک تاریخ وجود دارد، تاریخ یک‌سویه، تاریخ نظامی که حتی مبارزه‌ی ستم‌دیدگان را منحرف می‌کند، گویا تاریخ و خاطره، خود میدان‌های مبارزه نیستند؛ و تاریخ ستم‌دیدگان غالباً تاریخ شفاهی (تاریخ استنمار شونندگان، زنان، هم‌جنس‌گرایان و تاریخ ملل مستعمره) وجود نداشته است، همچون درکی که می‌توانیم از یک تاتر مربوط به ستم‌دیدگان با یک سیاست مربوط به ستم‌دیدگان داشته باشیم.

(۲) از نظر هالووی تاریخ "بهانه‌ای قوی است برای فکر نکردن". آیا منظور اینست که نمی‌شود تاریخی اندیشید؟ و اگر چنان باشد منظور ما از "فکر نکردن" چیست؟ پرسشی قدیمی که غالباً مزاحمت ایجاد می‌کند.

(۳) "همچنین بر مفهوم استالینیسیم تف بیاندازید" مفهومی که ما را از "نیاز به مقصر دانستن خود" رها می‌سازد و برگ انجیر "مناسبی به دستمان می‌دهد تا از بی‌گناهی خود در امان باشیم". امروزه هیچ‌کس تصورش را هم نمی‌کند که انقلاب شکوهمند و کامل دهه‌ی بیست را می‌توان با دهه‌ی تاریک سی که همه‌ی گناهان را به گردن آن می‌توان گذاشت قیاس کرد. هیچ‌کس از "قرن افراط‌ها" سالم بیرون نیامده است همه باید وجدان خود را به طور منظم بررسی کنند، از جمله خود ما.

اما آیا این دلیل کافی است تا گسست‌هایی را که میشل فوکو چنان به آن علاقه نشان می‌داد از میان ببرد؟ یا پیوستی تبارشناسیک بین رویداد انقلابی و ضد انقلابی بوروکراتیک به وجود آورد؟ یا "مقصر بودن" را در پیوند با پیروزمندان و مغلوبان، جلادان و قربانیان‌شان اعلان کرد که نسبتاً پذیرفتنی باشد؟ این یک پرسش سیاسی است نه اخلاقی. این پرسش مشخص می‌کند که آیا امکان "تداوم" یا "از نو آغاز کردن" وجود دارد؟ ظلمت تاریخی که در آن همه‌گره‌ها خاکستری اند (و با این حال کوچکترین موش را هم نگرفته‌اند) برای نئو لیبرال‌ها و استالینیسیت‌های شرمگین چشم‌انداز مناسبی است تا وحدت مجددشان را حفظ کنند و به پاک‌سازی بقایای گذشته‌ی خود پردازند بدون این‌که در باره این گذشته بیاندیشند، گذشته‌ای که حرکت آن‌ها را به پیش این چنین دشوار کرده است.

(۴) "بر تاریخ تف بیاندازید زیرا چیزی از پرستش گذشته ارتجاعی‌تر نیست". این درست است، اما چه کسی در باره پرسش صحبت می‌کند؟ آیا سنت همچون کابوسی بر ذهن زندگان سنگینی می‌کند؟ مسلماً، اما چه سنتی؟ چنین سنتی کجا به صورت منحصر به فرد پیش می‌آید که در آن همه‌ی سنت‌های متضاد از بین رفته باشد؟ والتر بنیامین، که هالووی با علاقه از او نقل می‌کند (به جا یا بی‌جا)، برعکس، خواستار آنست که سنت را از شر دنباله‌روی نجات دهیم که همیشه آن‌را تهدید می‌کند. این تمایز جنبه‌ی اساسی دارد.

(۵) "تاریخ را در هم شکنید خز عبلات گذشته را دور بریزید". این بیت شعر ضرب‌آهنگی غرور آمیز دارد. اما سیاست صفحه سفید (که صدر مائو آن چنان شیفته‌اش بود) و لوح سفید گذشته‌ی نسبتاً ناراحت‌کننده‌ای را به یاد می‌آورد. پرو پا قرض‌ترین حامی این سیاست کسی جز پل پوت نبود. ژیل دلوز زمانی‌که می‌گوید "ما همیشه کار را از وسط شروع می‌کنیم"، استدلال عاقلانه‌تری دارد.

(۶) "بر تاریخ تف بی‌اندازید؟" نیچه که خود به یقین سرسخت‌ترین منتقد فرد تاریخی و اسطوره پیش‌رفت بود، روی‌کردی هوشمندانه‌تر داشت. در حقیقت او توصیه می‌کرد که برای این که بتوانیم عمل کنیم باید فراموش کردن را بیاموزیم. او تاریخی را که "نوعی سرانجام زندگی و توان نهایی برای بشریت بود" استثنا کرده، اما نیچه در عین حال که "تاریخ ماندگار"، "تاریخ باستانی"، "افراط کاری‌های فرهنگ تاریخی"، "بیش از حد در آمیختن یک دوره با تاریخ" و تاریخ هم-چون "الهیات پوشیده" را سازش‌ناپذیر به نقد می‌کشید، بر این باور بود که "زندگی به خدمات تاریخ نیازمند است". او می‌گوید:

* این مقاله در مجله Contretemps، شماره ۸، سپتامبر ۲۰۰۳، پاریس، منتشر شد. متن اصلی به فرانسه است و در سایت آرشیو اینترنتی دانیل بن سعید <http://danielbensaid.org/Cris-et-crachats> در دسترس است.

"به یقین، ما به تاریخ نیازمندیم. اما تنبلانی که وقت خود را هدر می‌دهند و در باغ دانش از آن برای زندگی و کنش نه برای رویگردانی آسان از زندگی و کنش... بدین ترتیب، نیچه از ضرورت یک "تاریخ انتقادی" دفاع می‌کند. دست کم، نیچه ادعا داشت که با "نتایج تاریخ" نه با سیاست رهایی‌بخش بلکه به برکت زیبایی‌شناسی، "قدرت هنر" یا قدرت‌های "فراتاریخی" مقابله می‌کند، به برکت قدرت‌هایی که نگاه را از آنچه انکشاف می‌یابد به سمت هنر و مذهب بر می‌گرداند". آیا اسطوره می‌تواند علیه تاریخ بپاخیزد؟

۷- "ما در جهان هیولایی زندگی می‌کنیم که خود خلق کرده‌ایم". در عین حال که کالا، پول، سرمایه و دولت بت‌واره اند "توهم صرف نیستند، توهم واقعی اند" دقیقاً این‌طور است. در مفهوم عملی ازین امر چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ این‌که برای از بین بردن این توهمات از بین بردن مناسبات اجتماعی که آن‌ها را ضروری می‌سازد و به وجودشان می‌آورد لازم است؟ یا طبق نظر هالووی باید با اعتصاب علیه بت‌واره‌ها قانع باشیم: "سرمایه وجود دارد چون ما آن‌را به وجود می‌آوریم... اگر فردا آن را به وجود نیاوریم، آیا دیگر وجود خواهد داشت؟" در دوره‌ی پس از ۱۹۶۸ مائوئیست‌هایی بودند که ادعا می‌کردند که "اگر پلیس‌هایی که در سرمان وجود دارد را بیرون کنیم" کافی است تا از شر پلیس‌های واقعی هم خلاص شویم. با این همه، پلیس‌های واقعی هنوز هم با ما هستند (حتی بیش از پیش) و استبداد منیت حتی در منضبط‌ترین ذهن‌ها همچنان جا خوش کرده است. بنابراین آیا اجتناب از تولید سرمایه کافی است تا سحر و جادوی آن از میان برود؟ رفتار جادویی (یک مستبد خیالی را از تخیلات خود با تردستی بیرون کنیم) تنها آن رهایی را موجب می‌شود که تنها و تنها خیالی است. از بین بردن شرایط بت‌وارپرستی در واقعیت به معنی سرنگونی استبداد بازار قدرت مالکیت خصوصی و خرد کردن دولتی است که شرایط بازتولید اجتماعی را تضمین می‌کند.

(۸) بی تردید هم‌هی این‌ها داستان‌های قدیمی است. اما داستان‌های جدید در کجاست؟ نو را همواره باید (دست‌کم، بخشاً) با آجرهای کهنه بنا کرد. هالووی انقلاب را "شکستن سنت، خرد کردن ساعت و تمرکز زمان در لحظه‌ی شور و شدت غیرقابل تحمل تعریف می‌کند". در این‌جا تصویری را دو باره می‌بینیم که بنیامین در توضیح شورشیان سال ۱۸۳۰ به کار برد. در آن سال شورشیان به ساعت‌های معابر عمومی شلیک می‌کردند. نابودی نمادین تصویر زمان هنوز هم بت‌واره-گی زمان را با رابطه‌ی اجتماعی که مبنای این بت‌وارگی است اشتباه می‌گیرد. روابطی که در آن اندازه‌گیری زمان کار مجرد به شکل دوزخی صورت می‌گیرد.

(۹) هالووی انتقادهایی که آتیلیو بورن، الکس کالنیکوس، جوارمو آلمیرا و من از اثر او داشته‌ایم را با تُف کردنش مخدوش می‌کند. او ما را سرزنش می‌کند که تاریخ را به مثابه "امری بدون مساله و پیچیدگی" تصور می‌کنیم به جای این‌که پرسش‌های نظری برای آن مطرح سازیم. این اتهامی بی‌جاست که نه استدلالی پشتوانه‌ی آنست نه مدرک مهمی. سهل است، هم‌هی ما بخش اعظمی از وقت خود را به طرح پرسش، بازنگری، ویرانی و بازسازی جهان‌بینی تاریخی خود اختصاص داده‌ایم. تاریخ شبیه قدرت است. نمی‌توان آن را نادیده گرفت می‌توان از تصرف قدرت خودداری کرد ولی در آن صورت قدرت ما را تصرف خواهد کرد. می‌توان تاریخ را از در بیرون کرد، اما بدون این‌که تن به کنترل دهد از پنجره وارد می‌شود.

(۱۰) "مفهوم انقلاب معطوف به قدرت، دارای اشتباهی اساسی است" چه اشتباهی؟ فوکو ازین مسیر مدت‌های مدید است گذشته است. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم بیش از ۲۵ سال پیش کتابی تحت عنوان "انقلاب و قدرت" در باره‌ی این ایده نوشتیم که دولت را می‌توان خرد کرد. "اما مناسبات قدرت" را باید از میان برد (یا ویران کرد). این مساله جدیدی نیست و از طریق سنت‌های آزادی‌خواهانه و از جمله ماه می ۱۹۷۸ به ما رسیده است. چرا، اگر نه از سر ناآگاهی، هالووی نوآوری اساسی تاریخ (و هنوز هم در حال دور ریختن خز عیلات است) را به خود می‌گیرد به جای این‌که در جریان بحث‌هایی وارد شود که تاریخ (طولانی) دارد!

(۱۱) هالووی می‌گوید: "مبارزه‌ی فزاینده، ارائه‌دهنده‌ی دیدی مناسب در باره انقلاب است". این فزاینده‌ی مبارزه جنبشی مثبت است، در صورتی‌که جنبش ضدسرمایه‌داری "باید جنبشی منفی باشد". نقد توهم پیشرفت روحیه‌ی کارگزاری، و پنلوپه-ها کلاف‌های دلخواه خود را می‌بافند (کوک به کوک و بند به بند) افزایش هر چه بیش‌تر منافع و حرکت گریزناپذیر تاریخ به مثابه پیروزی بر لغزش، انحرافات و تاخیرهای تاسف‌بار. هم‌هی این انتقادات به سنتی قدیمی تعلق دارد (که در فرانسه نماینده‌ی آن ژرژ سورل و شارل پگی اند که بر بنیامین بسیار اثر گذاشتند). اما با هم‌هی این احوال، آیا گسست مطلق یک فریاد بدون گذشته یا پی‌آمدی با تنوام زمان تاریخی کافی است؟ بنیامین زمان همگن و خالی مکانیک پیشرفت را استثنا می‌کند و به همراه آن ایده‌ی زمان حال ناپایدار، فاصله‌ی ساده و زودگذری که گذشته مطلقاً مهر خود را بر آن نهاده و خواه و نا خواه به آینده مقدری الهام می‌بخشد. سهل است در اثر بنیامین زمان حال به مقوله‌ی اصلی یک ناپایداری استراتژیک تبدیل می‌شود. بنابراین، هر زمان حالی قدرت ضعیف نجات‌بخشانه‌ی بُر زدن کارت‌های گذشته و آینده را دارد و می‌تواند برای شکست خوردگان دیروز و ابدی فرصت فراهم کند و سنت را از دنباله‌روی برهاند. اما، گذشته از این‌ها، این زمان حال از زمان تاریخی منقطع نیست، زمان حال همان‌طور که در اثر بلانکی آمده است، رابطه‌ی خود را با رویدادهای گذشته حفظ می‌کند، البته نه روابط علی بلکه بیش‌تر روابط مبتنی بر رمل و اسطرلاب که سرنوشت انسان را در آسمان‌ها رصد می‌کند. در این مفهوم است که اگر از فرمول‌بندی نهایی بنیامین استفاده کنیم، از حالا به بعد سیاست بر تاریخ پیروز می‌شود.

(۱۲) هالووی می‌گوید "با استفاده از تاریخ به مثابه یک دستاویز می‌خواهیم مبارزات جدید را در روش‌های قدیمی جاری سازیم." "بگذارید شکل‌های جدید مبارزه شکوفا شود." درست به این دلیل است که ما همواره از نوعی تازگی استقبال می‌کنیم که تاریخ و نه نوعی ابدیت الهی یا سوداگرانه وجود دارد. اما دیالکتیک تاریخی کهنه و نو از هر تضاد دوگانه یا مانوی بین کهنه و نو، از جمله در مفهوم روش‌شناختی آن، ظریف‌تر است. با این همه، بگذاریم نو فرا برآید. به چرخه‌ی روزمرگی و عادت تسلیم نشویم: منتظر حادثه شگفت و اعجاب‌آور باشیم. این‌ها همگی پنجاهای مفیدی هستند. اما چگونه و با چه سنجه‌هایی این نو را برآورد کنیم اگر همه‌ی خاطره‌های کهنه را از دست بدهیم؟ تازگی همانند کهنگی همواره ایده‌ای نسبی است.

فریاد و نف انداختن با اندیشیدن و حتی از آن هم کمتر با سیاست یکسان نیست.

منابع

- "طغیان زاپاتیستی: رستاخیز بومیان و مقاومت همگانی" باشه جروم سال ۲۰۰۲ "انقلاب و قدرت" دانیل بن سعید سال ۱۹۷۶. پاریس:
- در راهنمای مسیحایی والتر بنیامین: آن سوی مکان "دانیل بن سعید سال ۱۹۹۰ پاریس.
- "گسست زمان" دانیل بن سعید سال ۱۹۹۵ پاریس انتشارات پاسیون.
- "مقاومت" دانیل بن سعید سال ۲۰۰۱ پاریس فایارد.
- "آشفتگی جدید امپریالیستی" دانیل بن سعید سال ۲۰۰۱ مجله ضد زمان شماره ۲ ص ۲۰/۹.
- جیووانی اریگی "قرن بیستم طولانی" و دانیل بن سعید در مجله ضد زمان شماره ۲ ص ۱۴۴/۱۴۶ سال ۲۰۰۱.
- "جهش، جهش، جهش" دانیل بن سعید در مجله سوسیالیسم بین‌المللی شماره ۹۵، ص ۸۶ - ۷۳، سال ۲۰۰۲.
- "مارکس برای زمان ما: ماجراها و سوء اتفاق‌های نقد" دانیل بن سعید، سال ۲۰۰۲ ترجمه‌ی گرگوری الیوت، لندن.
- "انبوه خلق اندرونی" دانیل بن سعید در مجله‌ی ماتریالیسم تاریخی.
- اثر ایزیدرو کرچ برنال در مجله‌ی "سوسیالیسم یا بربریت" شماره ۱۱.
- "بازتولید سرمایه" الن بیرسال ۲۰۰۱ نوزان ص ۲، در مجله شماره ۴ ص ۱۸۶-۱۷۷ آتیلا بورنو (۲۰۰۱).
- "تئوری‌ها و روایت‌ها: تاملی بر فلسفی تاریخ" الکس کالینیکوس سال ۱۹۹۵ کمبریج.
- "ساختن تاریخ: عامل، ساختار و دگرگونی تئوری اجتماعی" الکس کالینیکوس سال ۲۰۰۴ چاپ تجدید نظر شده دوم، کتب لایدن، مطبوعات آکادمیکی بدیل.
- "امپراطوری" اثر مایکل هاردت و آنتونیو نگری سال ۲۰۰۰ کمبریج.
- "تغییر جهان بدون کسب قدرت" جان هالووی سال ۲۰۰۲.
- "گاری و خیش خود را از روی استخوان‌های مردگان عبور بده"، جان هالووی سال ۲۰۰۴.
- "چه باید کرد" ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۹۰۲) "مسائل داغ جنبش ما" در مجموعه آثار جلد پنجم مسکو، انتشارات پروگرس.
- "بازخرید (گناه) و آرمان‌شهر"، میشل لووی، سال ۱۹۹۲، لندن.
- "سرمایه" اثر کارل مارکس، جلد سوم، لارنس ویشارت (۱۸۹۴) سال ۱۹۶۶.